



فلسفه خیام
 سیدعلی میرافضلی

غیاث‌الدین عمر خیام نیشابوری دیگر «لسان‌الغیب» یا «شاعر شیرین‌سخن» نیست که آثار گرانقدرشان دستمایه طبع آزمایی‌های هر علاقه‌مندی به تصحیح و تحشیه و شرح ابیات شود. وجه مهم کار خیام، اندیشه‌ورزی‌های چون و چراجویانه در باب مفاهیم کلاسی چون هستی، خدا، سرنوشت و... است و این چیزی جز سرودن چند رباعی است. به همین دلیل است که می‌بینیم به جز ادب پژوهان متبحری چون فروزانفر و فروغی، کسانی از جنس دیگر نیز خیام را موضوع پژوهش خود کرده‌اند؛ از هدایت و ارانی و تهی زاده گرفته تا محمد تقی جعفری و مصاحب و عبدالباقی گولبیناری. مجموعه آرای و افکار این گروه‌های گاه متخالف، «خیام‌نامه» آقای محمدرضا قنبری را سامان داده است که تا به امروز آخرین پژوهش گردآورانه در باب روزگار، فلسفه و شعر خیام است. خیام‌نامه در ۲۵ فصل سامان یافته است. مولف کتابش را با توصیف روزگار خیام آغاز نهاده است.

این که چرا منابع قدیم در مورد خیام شاعر سکوت پیشه کرده‌اند، یکی از مسائل اساسی پیش روی جویندگان است. جواب‌هایی هم که اغلب پژوهندگان به این سؤال داده‌اند چون از به‌شکر می‌منابع، تهی است و مستنداتی ندارد. حقیقت جویان را سیراب نمی‌کند. جوابی که مولف خیام‌نامه به این پرسش اساسی داده است، این است که احتیاط و حزم خیام برای حفظ موقعیت ویژه خود در برابر پیر آئوب سلاطین سلجوقی، او را از پرداختن به گردآوری رباعیاتش باز داشته است (ص ۲۵). نگرانی از زحمت و گیر و گرفتن‌های اهل ظاهر، باعث شده او از عرضه شعرهایش در محافل و مجالس بپرهیزد. به ناچار رباعیاتش همه گیر نشده و خود آن بزرگوار در زمان حیاتش به شاعری شهرت نیافته است (ص ۲۱). این‌ها البته حدسیات مولف است و اسناد تاریخی تأییدشان نمی‌کند. (۱) «ذکر جمیل نیشابور» عنوان فصل دوم است که آمیزهای از شور و شعر و شیفگی است و در آن مولف به اختصار به توصیف نیشابور زمان خیام پرداخته است. در فصل «خیام دانشمند» مولف به نقل و نقد آرای محیط طباطبایی در مورد شخصیت علمی خیام پرداخته و خواسته است به نحوی از خیام احقاق حق کند. محیط طباطبایی اگر چه ممکن است در متوسط خواندن خیام زبانه‌روی کرده و شاید پشت این حرف او انگیزه‌های دیگری عبر از دغدغه کشف حقیقت نهفته باشد. اما یک نکته مهم را به ما یادآور شد و آن این که هیچ چیز را

خیام‌نامه
 روزگار، فلسفه و شعر خیام
 محمدرضا قنبری
 زوار
 ۱۳۸۴

نیاید. بنابر آنچه مشهور است - بدیهی انگاشت و چشم بسته و بدون تحقیق و تأمل پذیرفته. فصل «شعر فلسفی» در پی اثبات این مدعا است که شعر خیام شعری است که از حقیقت فلسفه سیراب شده است و خالی بودن لغت، رباعیات منسوب به خیام از اصطلاحات فلسفی، نباید ما را در گوهر فلسفی این اشعار به تردید افکند. این سخن درست است که به زور اصطلاحات نمی‌توان به شعر فلسفی گفت، اما بی‌توجهی مولف در این فصل نسبت به تمدنی از رباعیات به جناب خیام که به شعر در آن از اصطلاحات علمی و حکمی به طرز شاعرانه‌ای بهره گرفته است، جای تأمل دارد.

در فصل «خیام و صوفیه» مولف در بیان این اعتقاد گام بر می‌دارد که اتصال خیام به صوفیه و جاهتی ندارد (ص ۱۱۵). نه صوفیان را در حق خیام تردیدی است و نه خیام را در حق آنان محبتی (ص ۱۱۸). در این بخش موضع دوگانه مولف در قبال رباعیات منسوب به خیام در حور توجه است. آن جا که می‌خواهد به رباعیاتی که رنگ و بوی صوفیانه دارد بی‌توجهی نشان دهد، تکلیف آن‌ها را با عبارت «با فرض صحت انتساب» روشن می‌کند (ص ۱۱۵) و آن جا که می‌خواهد از محتوای پارامی دیگر از رباعیات منسوب به خیام در جهت اثبات ناپیوستگی خاطر وی به معارف و عقاید صوفیه مدد گیرد، انتساب آن‌ها را به خیام مسلم می‌انگارد و کتابت آن رباعیات را در تأیید سخن خود «پلیغ تر از تصریح» می‌شمارد (ص ۱۱۸). راه زدنون تعارضات معنایی این قبیل رباعیات، مصاحبه به مطوب زلفه آن‌ها نیست، به گونه‌ای که تمدنی را که با پیش فرض‌های ما همخوانی دارند بپذیریم و تمدنی دیگر را رد کنیم.

در این فصل، مولف از دو سه بند مهم که در بحث «خیام و تصوف» ارجاع بدان‌ها ضروری بوده، به گمان من غفلتانه - چشم‌پوشی کرده است. خیام در فصل سوم از رساله در علم کلیات وجود، طلبیان شناخت خداوند را در چهار گروه جای داده است: گروه چهارم، «صل تمسود که ایشان به فکر و اندیشه طلب معرفت نکرده‌اند بلکه به تصفیه باطن و تهذیب اخلاق، نفس ناطقه را از کدورت طبیعت و هیئت بدنی منزله کردند. چون آن جوهر صافی گشت و در مقبله ملکوت افتاد صورت‌های آن جایگاه به حقیقت پیدا شود بی هیچ شک و شبهگی و این طریقه، از همه بهتر است» (دانشنامه خیامی، ص ۲۸۹). «خیام» (ص ۱۰۹ - ۱۰۸) و دوم، اشاره جمال‌الدین ابوالحسن قطبی است در تاریخ الحکماء (۶۴۶ هجری قمری) که می‌گوید: «تا آخرین صوفیه بر ظاهر کلام او در اشعار اقتصر کرده، آن را بر طریقه خویشانشان حمل می‌نمودند و در مجالس و خلوات، ماده محاورات و محاضرات می‌گردانیدند» (عمر خیام قافله سالار دانش، ص ۲۵).

مسئله این نیست که ما بخواهیم گرایش خیام را به اهل تصوف اثبات یافنی کنیم و شاید خود ما نیز با نتیجه سخن مولف خیام‌نامه همدستان باشیم، اما طریقه اثبات این مسئله، پرده‌پوشی بر برخی حقایق و مغفول نگه داشتن خواننده نیست، بلکه باید با دلایل قوی و معنوی حرف خود را بر کرسی نشاند. فصل هفتوم به بررسی رابطه خیام و لادریون اختصاص دارد. لادریون گروهی بودند که کشف رمز و راز حیات را ناممکن می‌دانستند و معتقد بودند که به دلیل ناتوانی بشر در فهم اسرار خلقت، باید تن به قضا و قدر داد. این بخش، اگر چه دارای نکات خواندنی است اما چون همه این مباحثات آموزنده بر پایه رباعیاتی است که تکلیف صحت و سقم انتساب آن‌ها به خیام روشن نشده است، انکافی بدان نتوان کرد.

در فصل بعدی، موضوع «خیام و اهل تاسخ» بحث شده است. عده‌ای به استناد یکی از رباعیات منسوب به خیام و حکایت افسانه‌واری که یزید احمد رشیدی تهریزی (۱۸۶۴ ق) در مورد آن آورده است (طریقه، ص ۱۵۲)، خیام را در زمره اهل تاسخ محسوب کرده‌اند. شکفتن آن که رباعی‌ای که در تمایه این همه مباحثات جدی قرار گرفته، لای زلفه و پیر آمده، به هم گشت است، صورت تعریف یافته یکی از عجویبات سورمی

در حرفندی است (که سفینه تیریز، ص ۶۱: مجموعه رباعیات خلاصه‌الاشعار).

فصل «خیام و باطنیان» به بررسی رابطه خیام و اسماعیلیه اختصاص دارد و نتیجه‌گیری مولف از بررسی این رابطه، بر پایه اشعار منسوب به خیام، این است که «خیام اگر چه در زمره پیروان باطنیان نبوده، اما دشمنی و بداعتقادی هم نسبت به آرا و باور آنان نداشته و شاید بتوان ادعا کرد که از تعافات قلبی نسبت به اسماعیلیه خالی نبوده است» (ص ۱۶۲). علی‌دشتی فصلی از کتاب «همی یا خیام» را به همین موضوع «خیام و باطنیان» اختصاص داده و در نقد کتاب احمد حامد عرفانه نویسنده عراقی که معتقد بوده خیام شدیداً تحت تأثیر باطنیان قرار داشته است، گویند: «نویسنده کتاب چون زمینه را در این باب از وثایق تاریخی تهی می‌بیند به استنباط‌های خود پناه می‌برد و استنباط‌های خود را از رباعیات خیام (آن هم رباعیاتی که معلوم نیست از خیام باشد) برهان می‌نماید» (ص ۱۲۶).

فصلی که یک - سه بر مبنای استنباط‌های مولف از رباعیات منسوب به خیام شکل گرفته و به قول دشتی «از وثایق تاریخی تهی است»، فصل «خیام در باغ اینکور» است که در آن نویسنده خیام‌نامه بر مبنای رباعیاتی که از خیام می‌پنداشته، دست آن حکیم را گرفته و به باغ اینکور برده و به این نتیجه رسیده است که «ندیشه‌های خیامی در بسیاری فرایقت‌ها با آموزه‌های اینکور نزدیکی و تا حدودی وابستگی دارد» (ص ۱۷۵).

«خیام در سرای زندیقان» به یکی از مشکلات اهل فکر می‌پردازد که قدمتی به فراز نای تاریخ دارد. در تاریخ اندیشه، بزرگان زیادی بوده‌اند که از سوی معاصران خود گرفتار برچسب‌هایی همچون کفر و زندقه و بی‌دینی و الحاد شده و گاه جان خود را در این راه گذاشته‌اند. خیام دانشمند البته این بختیاری را نداشته است که در روزگار خود یا حشمت و آبرو بزند و از چنین ته‌منت‌هایی جان سالم به در ببرد. اما خیام شاعر چنین اقبال نامی نداشته و رباعیات منسوب به او در معرض طعن و تریض کج‌اندیشان و حتی اهل شعر و فکر و تصنیف قرار گرفته. سه عقیده مولف «پرداختن به خیام رباعیات و غفلت از خیام رسالات، بسیاری از بزرگان از اهل تحقیق را درباره مشرب فکری و فلسفی خیام به خطا و اشتباه افکند» است (ص ۱۹۴ - ۱۹۲). این از محمود مواردی است که مولف بررسی توانان و همزمان آثار خیام را ضروری دانسته است، اما متأسفانه خود به این اصل کمتر پایبند بوده است.

فصل سیزدهم کتاب در بررسی نسبت میان قدیشه‌های خیام شاعر با حکمت زروانی است. حه جیر گرابی، نالین از آسمان و شک و بدبینی از جمله مفاهیمی است که به عقیده پژوهشگران بر این نیست صحنه می‌گذارد. مولف خیام‌نامه نیز این گمان را که خیام «در رباعیاتی که پدو منسوب می‌دارند - تا حدودی ملهم از مکتب زروانی بوده است» خالی از حقیقت نمی‌داند (ص ۲۰۶).

شمار زیادی از پژوهشگران خیام را «حکیم بدبین» نامیده‌اند که مولف خیام‌نامه ماه‌های در این سخن نمی‌بیند. فصل «حدیث مرگ» در توضیح همین دیدگاه است و در آن دامنه سخن را گسترده گرفته و بررسی اندیشه مرگ را تا آثار شاعران معاصران همچون شاملو و اخوان ثالث استناد داده و به مقایسه آن‌ها و خیام شاعر پرداخته است. حه در آخر هم نتیجه گرفته است که سرودن از مرگ در شعر خیام ستایش زندگی است (ص ۲۲۴). در واقع تمام تلاش مولف در این فصل مصروف ترفه ساخت خیام از نهمت تیرماندگی و بدبینی به سرانجام حیات بوده است.

در فصل «شراب موهوم» مولف کوشش دیگری به کار می‌بندد تا حکیم عمر خیام را از نسبت شراب‌خواری و لادلیگری و بی‌اعتنایی به شریعت میرا سزارد. از نظر مولف، تحریض به پادشاه خواری در رباعیات منسوب به خیام چند وجه دارد. یک وجه آن مربوط به سنت لادلی است و این قبیل استعارات و کنایات همواره در ادب فارسی معمول بوده است. وجه دیگر توصیف شراب ترغیب به بهره‌وری از وقت و کامیابی از عمر است که صرف شاد خواری و پادشاه‌نوشی، البته در این میان ممکن است «خیام نیز به روزگار جوانی - چنان که اندک دقتی - به شیوه دیگران لایی به یاقوت منقلب آلوده و سپس از آن دوری جست» باشد (ص ۲۲۴). این چیزی نیست که احتیاط به خیام شاعر داشته باشد، بقیه بزرگان اهل ادب و علم نیز ظاهراً از این قبیل ناپرهیزی‌ها کرده‌اند و پند نبوده نیز همواره گشوده

بوده است اگر خیام را در پیرفته سر هم مودنی یا شراب به هم رسیده باشد، دلنگران نباید بود که حکمای سلف خورند شراب را برای پیران کهن مفید و میاج دانسته اند (ص ۲۴۵).

مولف در فصل «اصل تناقض» در پی فهم علت وجود تناقض در اشعار منسوب به خیام است که بر اساس آن‌ها باید حالات و واقعات و رفتار و سنگات چند گونه‌ای را برای حکیم خیام در نظر گرفته این مشکل، از همان آغاز پژوهش‌های خیام‌پژوهان رخ نموده و همه را در حیرت افکننده است که چگونه می‌توان نسبتی منطقی میان دو شخصیت خیام دانشمند و خیام شاعر برقرار کرد. به عقیده مولف، تضاد و تناقض جزوی از شخصیت شاعران است و علت آن هم این است که زندگی، خود متناقض است. این که توقع داشته باشیم حیات علمی، ادبی و واقعی دانشمندی از ابتدا تا انتها بر یک نهج سیر کند توفی است که با واقعیت زندگی بشری سازگاری ندارد (ص ۲۵۴). استاد فرورزفر متناقض‌نمایی شخصیت خیام را به خاطر رباعیاتی می‌داند که دیگران به خیام نسبت داده‌اند و گرنه به عقیده آن مرحوم این همه تناقض‌گویی از فیلسوف و ریاضی‌دانی مانند خیام مورد تعجب و محل انکار است (ص ۲۵۸). مولف برای ساکت کردن مدعی، شهادتی از زندگی خود استاد رو می‌کند تا معلوم شود که اصل تناقض بر همه ذوات و نفوس به یکسان تسلط دارد و خیام و فرورزفر مرش نمی‌شوند.

مولف در فصل هجدهم به «حکایت نوروزنامه»

می‌پردازد. نوروزنامه رسالهای است که در بعضی دست‌نویس‌ها به خیام نسبت یافته و در بررسی صحت این فتیله جنک و جدل‌های زیادی میان اهل تحقیق در گرفته است. شیفتگان خیام، به تاسی از صادق هدایت و مجتبی مینوی معتقدند که چنین رسالهای حتی اگر در خود کتاب یا در آثار دیگران به خیام نسبت نیافته باشد موضوع و سبک نوشتارش، چنان است که باید آن را از خیام بدایم و اصلاً در تاریخ ادب فارسی چه کسی سزاوارتر از خیام است که این رساله را به او نسبت دهیم؟ (رک ص ۲۷۱-۲۷۰). کسانی هم که خلاف این نظر را داشته‌اند و دارند (از جمله مرحوم محیط طباطبایی، خیام را بهانه قرار دادند تا حریفان خود را دراز کنند. آن‌هایی هم که به اختلاف سبک نگارش این رساله یا سایر آثار خیام گواهی دادند از این اصل بغافل بوده‌اند که همه آثار یک نفر نباید از نظر عبار نگارش مانند هم باشد (ص ۲۴۷). و سرانجام آن که هفتی نگارش نوروزنامه از سوی خیام حجت آشکار می‌طلبد و تا زمانی که برهان روشنی در تأیید ادعای کنایی اظهار نشود نوروزنامه محکوم به مولفان حکیم نیشابور است» (ص ۲۷۲). در گذشته، محققان رنج بسیار می‌بردند که ثابت کنند اثری که به مولفی نسبت داده‌اند از او هست یا نه، اما امروزه محققان بر چیزی حکم می‌کنند و وظیفه دیگران است که خلاف آن را ثابت کنند.

عنوان فصل نوزدهم «هرخی از منابع افکار خیام» است. این فصل یکسره به بررسی مشابهت‌های میان رباعیات منسوب به خیام و اشعار و افکار ابوالعلاء مفری شاعر و فیلسوف عرب (۴۴۹ق) اختصاص دارد و اگر از ایراد مهم کتاب که بی‌توجهی به مسئله اشتباهات رباعیات خیام چشم‌پوشی کنیم، باید گفت حق مطلب در این فصل کمابیش ادا شده است.

فصول ۲۱، ۲۲ و ۲۳ کتاب به مقایسه رباعیات منسوب به خیام با اشعار سه تن از شاعران بزرگ فارسی یعنی فردوسی، سعدی و حافظ اختصاص دارد. این فصول از جهت دانستن این نکته مهم که اندیشه‌هایی که در رباعیات منسوب به خیام بیان شده است از تن‌مایه‌های اصلی شعر فارسی است و کمابیش در اشعار همه شاعران فارسی زبان نظایر آن را می‌توان یافت مودمند است اما قضاوت در مورد این که سعدی و حافظ تحت تأثیر مستقیم خیام هستند یا این رباعیات آشفته بی‌در و پیکری که در منابع به اسم خیام روایت شده و از صافی یک بررسی تاریخی قابل اعتماد نیز نگذشته است تقریباً کاری شتاب‌زده و غیر علمی است.

فصل هجدهم «سفر غرب» سرگذشت رباعیات خیام را در مغرب زمین دنبال کرده و اگرچه شیفتگی‌های افسراق آمیز نیز در آن دیده می‌شود و مولف، خیام را برای غربیان به منزله ناجی دیگری چون مسیح دانسته (ص ۲۶۲)، اما تصویری روشنی از اقبال غربیان به ترجمه رباعیات خیام به دست داده است. در این فصل، ماجرای ترجمه فیزر جردال از رباعیات خیام، بسیار

خوانندی و عبرت آموز است.

فصل آخر کتاب که جزو مختصرترین فصول کتاب است، در معرفی آثار خیام است. در این فصل، نویسنده خوانندگان را برای دانستن جزئیات تفصیلی در مورد نگاشته‌های خیام، به کتاب ارزشمند دانشنامه خیامی اثر آقای رحیم رضا زاده ملک ارجاع داده و از تکرار آن می‌باید خودداری کرده است. تقریباً نیمی از حجم کتاب را تعلیقات و ارجاعات مولف، تصاویر و فهرست‌های کتاب تشکیل می‌دهد که نشان از همت و حوصله مولف در کند و کاو کتاب‌های مرجع دارد.

کتاب خیام‌نامه با این که ظاهر علمی دارد و نقل قول‌ها پیش به‌مقارعه است و ارجاعاتش درست و در استقصای منابع نیز کمابیش موفق، اما از ریشه بر پایه‌های غیر علمی بنا شده است. یعنی اگر خیام شاعری بود همچون شاعران دیگر، صاحب دفتر و دیوان شعر معتمد می‌شد کتاب خیام‌نامه را از پژوهش‌های جامع ادبی به‌شمار آورد و بر همت مولف آن درود فرستاد. اما چون وضعیت خیام و حکایت شاعری او با همه شاعران حرفه‌ای دارای دیوان اشعار یا اصل و نسب فرق می‌کند، در ارزیابی نهایی، این کتاب را اثری ناموفق می‌دانم.

اسلوبی که ممکن است در شناخت شاعری مثل حافظ بسیار کارآمد باشد در بررسی اندیشه و شعر خیام پیراهمای

مسلمات اثبات نشده‌ای که تا کنون بی‌خود و بی‌جهت در حوزه خیام‌پژوهی یدیهی انگاشته شده است. علت اصلی این رکود حاکم بر تحقیقات ادبی است

تمام است. دیوانی که از حافظ در دسترس است و به همت محققان از ۸۰-۷۰ سال پیش تا کنون بارها با نسخه‌های خطی معتبر مقابله و چاپ شده است، می‌توان حدود نود درصدش را از حافظ دانسته اما این اطمینان در مورد مجموعه‌های چاپ شده رباعیات خیام وجود دارد؟

خطای روش شناختی در نقد و بررسی رباعیات منسوب به خیام در تألیف ایران شناس بزرگی همچون آرتور کریستن سن دانشمندی هم راه یافته است. وی در کتاب بررسی انتقادی رباعیات خیام (۱۳۲۷)، کینه‌هاک ترجمه فریدون پهلوانی تهران (۱۳۲۴) بر مبنای ۱۸ متن چاپ و خطی از میان ۱۳۳۱ رباعی منسوب به خیام، ۱۲۱ رباعی را که به پندار خود اصیل می‌پنداشت دست‌چین کرد. روش کاملاً مکانیکی کریستن سن که ممکن بود در مورد یک شاعر صاحب دیوان مفید می‌انفاد، در مورد خیام راه به سر منزل مقصود نبرد و حاصل کار او که در وهله نخست بسیار علمی هم می‌نمود، چیزی فاقد پشتوانه از کار در آمد چرا که نمی‌توان به مجموعه رباعیات خیام که ۴۰۰-۳۰۰ سال پس از مرگ او از ماخذ نامطمئن گرد آمده، به چشم دست‌نویسی از دیوان یک شاعر نگریست.

پاز هم گلی به جمال کریستن سن که حداقل هشتاد سال پیش ضرورت تعیین تکلیف رباعیات خیام را دریافته بود، اما راه را اشتباه رفت. مولفان ما این مایه معونت و مجاهدت را نیز بر خود هموار نمی‌کنند و با ذکر «شاهنامه گره است» و یا با مشاهده بی‌نتیجه ماندن تحقیقات پیشینیان، عطای این مهم را به تقاضی می‌بخشند و می‌گویند سسری را که درد نمی‌کند چرا باید دستمال بست. در دل می‌گویند چرا باید کاری را آغاز نهاد که سرانجامش نامعلوم است و شاید دست ما را از همین ۸۰-۷۰ رباعی هم کوتاه کند. می‌گویند اگر استنادی چون فروغی نتوانست باشد این بار راه سرمنزلی برساند ما چرا باید خودمان را چند سال گرفتار این تپه سرگردانی کنیم.

پاری، احتمالاً فرض اول مولف در تألیف این کتاب این بوده است که خیام شاعر است. فرض دومش هم بی‌گمان این بوده است که اغلب رباعیاتی که به اسم خیام ثبت شده است از اوست. مولف بدون آن که در اثبات این دو فرض قدمی بردارد و برهنگی نشان دهد که معلوم دارد از کدام خیام است که سخن می‌گوید، هر دو این فرضیات را مسلم انگاشته است. وی در پرسگفتار کتاب، عشر ناموجه خود را از وارد نشدن به این مقوله مهم چنین آورده است: «چون به دلایلی روشن از ورود به این تپه سرگردانی (تشخیص رباعیات اصیل از دخیل) که کسان بی‌شماری را در خود فرو برده و بلعیده است خودداری کردم و آن این که: نام‌آورانی چند مانند هدایت، فروغی، دشتی و... به آن پرداخته‌اند و حاصل کار آنان در دسترس همگان است» (ص ۱۰۰). وی نیم بیشتر استدلال‌های خود را در کتاب

بر پایه رباعیات منسوب به خیام بنا نهاده است. اما موضوع تشخیص رباعیات اصیل را از دخیل و موضوع خودش را در قبایل آن، چون در دسر آفرین بوده، نادیده گرفته است و از آن گذشته است.

این علاقت ظنی و تن‌آسانی، حاصلش آن می‌شود که از ۷۰۰ رباعی منقول در کتاب خیام‌نامه که به رغم وسواس بیش از حد مولف در ذکر ماخذ و از هر ماخذ چند چاپ مختلف را عرضه کردن، ماخذ هیچ‌کدامشان ذکر نشده است. تنها یک چهارم در منابع کهن قابل استناد (از اوایل قرن هفتم تا اوایل قرن نهم هجری) به اسم خیام آمده است. یعنی اغلب استنادهای مولف در حوزه شعری، منگی به رباعیاتی است که در منابع نامعتبر و متأخر به اسم خیام روایت شده و برای جدا کردن غث و سمین و دخیل و اصیل آن‌ها کاری صورت نگرفته است. (۲)

تکنه‌ای که ما در این کتاب و کتاب‌هایی از این دست که خواسته‌اند خیام و افکارش را از خلال رباعیات منسوب به او به ما بشناسانند، مواجهیم این است که تطابق میان حکیم علمی که منابع نزدیک به زمان او توصیفش کرده‌اند و از نوشته‌های مسلم علمی او مستفاد می‌شود و شاعری که یک قرن بعد از مرگش به جامعه ادبی معرفی شده و روز به روز بر تعداد رباعیات منسوب به او افزوده شده است، بسیار دشوار است. به عبارت ساده‌تر، شخصیت علمی خیام با شخصیت شعری او در بسیاری موارد در تضاد و تقابلند. در تاریخ اندیشه ایرانی، تعداد دانشمندی که به تفنن شعر (و مشخصاً رباعی) گفته‌اند کم نیست. از این سبنا و فزاری گرفته تا فخر رازی و خواجه نصیر طوسی، اما این اشعار پراکنده باعث نشده که شخصیت آن‌ها دستخوش دوگانگی خود و ما را به این توجیه وادارد که تناقض جزو کمالات شخصیتی انسان‌های فرمیخته و فرزانه است.

در این میان، حساب خیام و رباعیات منسوب به او جدالت و رباعیاتی به او نسبت یافته است که با تصویری که معاصرانش از او به دست داده‌اند نمی‌خواند و بلکه خلاف آن است و جانب آن است که تعدادی از مولفان می‌خواهند به ما بقبولانند که چهره خیام واقعی را در خلال همین رباعیات پراکنده می‌ماخذ و بی‌سند و ناهمگون باید یافت و او در نوشته‌هایش روش تقیه و کتمان در پیش گرفته یا مطلق مرسوم زلمه و به مقتضای وقت و محیط قلم زده و حرف دلش را فقط در رباعیات بیان کرده است (رک تراته‌های خیام، صادق هدایت ص ۲۶ و ۲۹)، و می‌با خیام، علی دشتی، ص ۱۰۸). نکته این جا است که پژوهش‌های بسیاری از خیام‌شناسان معاصر در شناخت خیام، عمدتاً منگی بر همین رباعیات منسوب به او است و معمولاً کمتر دور و بر آثار منثور او، جز اثر مطنون الاصاله نوروز نامه، می‌روند علت آن هم این است که سزگاری اندکی میان محتوای نوشته‌های خیام با اشعار منسوب به او وجود دارد.

بی‌برده بگویم مسلمات اثبات نشده‌ای که تا کنون بی‌خود و بی‌جهت در حوزه خیام‌پژوهی یدیهی انگاشته شده است. علت اصلی این رکود حاکم بر تحقیقات ادبی است. تن دادن به این اصول مسلم انگاشته شده و عدم بازنگری دقیق و علمی در آن‌ها، حاصلش در جداغلا کتابی می‌شود مثل خیام‌نامه، پر برگ و خوش رویت و جنگی معمولی از اقوال متعدد پانویشت‌ها:

۱- در مورد روزگار خیام، بهترین پژوهشی که تا کنون صورت گرفته، کتاب حکیم عمر خیام و رباعیات نگاشته کاظم برگنسی است و نویسنده در آن، یا ننگه منتقله و جست‌وجو گرفته در منابع، حق مطلب را کمابیش ادا کرده است. این کتاب که اواخر سال قبل منتشر شده به دلیل نوع چاپ و عرضه آن، در بین اهل ادب و تحقیق مهجور ماند و به دلیل لوکس گرایی در چاپ و قیمت بالا، کسی از ظاهر پر زرق و برق کتاب به محتوای غنی آن نپرداخته.

۲- برای دیدن ماخذ کهن و مقایسه رباعیات متن خیام‌نامه با آن‌ها، به کتاب رباعیات خیام در منابع کهن (سید علی میرافضلی، تهران، ۱۳۸۲) رجوع شود.

منابع:

- ترانه‌های خیام، صادق هدایت، تهران، چاپ ششم، ۱۳۵۳
- دانشنامه خیامی، رحیم رضا زاده ملک، تهران، ۱۳۷۷
- مدعی با خیام، علی دشتی، تهران، ۱۳۷۷
- سفینه تبریز، چاپ عکسی، تهران، ۱۳۸۱
- عمر خیام قافله سالار دشتی، رحیم رضا زاده ملک، تهران، ۱۳۷۷